

بررسی اصطلاحات و کلمات رایج در گویش شازندی

www.Shazand.Blogfa.com

فرهنگ عامه به کلیه سنت ها و آداب و رسوم ، مثل ها ، کنایات و گمان ها و پندارهای اکثر مردم عامی و باسواد را شامل می گردد . هرچند اعتقادات خرافی و دور از ذهن مردم، امروز در آن فراوان یافت می شود اما به تحقیق و بی شک حکیمانه ترین اندرزها ، پر ارزشترین پندها ، شیرین ترین کنایات و بذله ها و پر مغز ترین مثل ها در لابلای این فرهنگ غنی ادب فارسی نمودار است .

حال اگر این فرهنگ ها (که گویش نیز جزئی از آن است) ، حفظ و نگهداری نگردد ، طولی نخواهد کشید که به طور کلی متروک و محو خواهد شد ، در صورتیکه احیا و شناخت و تلاش برای حفظ و نگهداری آن سبب رشد حس میهن دوستی ، عشق به آب و خاک و هنر و ادب قومی و نگهداری هویت ملی است .

پس از جمله وظایف هر ایرانی این است که پندارهای نیک گذشتگان و منش های نیکویی که در سینه پیر مردان و پیرزنان این مرز و بوم است نگاهدارد .

درباره گویش شازند باید گفت که قبل از پیدایش شهر فعلی شازند در نقاط مختلف این بخش از ایران لهجه های مختلفی وجود داشته ، اما پس از بنای شهر و اسکان گروههای مختلف در این شهر و مهاجرت مردمی با لهجه های مختلف به این ناحیه یک ترکیب خاص از لهجه های مختلف بوجود آمد که تا قبل از

پیدایش رادیو تلویزیون و سینما متداول بود اما با پیدایش رسانه های گروهی و تسلط زبان (لفظ قلم) با لهجه تهرانی و زبان رسمی دولتی ، گویش محلی کم کم فراموش گردید و اینک گویش مردم تا حدی بدون لهجه بوده و کتابی یا تهرانی صحبت می کنند ولی در روستاهای اطراف و خود شهر محاوره پیرمردها و پیرزنان همان لهجه قدیمی می باشد و لغات و الفاظی که در بین مردم روستاها و پیرمردان در سخن گفتن متداول و معمول است بیشتر واژه های فارسی دری و گاهی لغاتی از زبان اوستایی و پهلوی بوده که امروز در حال نابودی و از بین رفتن است و ضرورت دارد برای حفظ و نگهداری واژه های اصیل قدیمی به روستاها و در بین عشایر رفته و به جستجوی آن پرداخت تا بر این گنجینه نفیس ادبی دست یافت .

امید است روزی محققین ما وقت خود را صرف ریشه یابی این کلمت نموده و متون قدیمی را مورد توجه قرار داده و درست را از نادرست بازشناسند و بر آن شوند که لغات اصیل فارسی را به مکاتیب و محاورات خود باز گردانند و از نابودی زبان شیرین فارسی که خود ما هم در آن شریک هستیم جلوگیری به عمل آورند و برای لغات بیگانه هم که سراسر کتب و جراید ما را پوشیده است معادلی یافته و واژه های غیر فارسی و نا مانوس را از زبان باستانی ما بیرون رانند .

الف :

اسقون پلنگ /esseghon peleng/	آباجی / abaji/
استخوان بندی ، ضعیف ریز اندام .	خواهر بزرگتر
اشکسن /eshkessan/	آتیشک /atishshak/
شکستن ، خرد شدن .	نوعی نفرین است و به معنی کوفت و سفلیس نیز می باشد .
اسکوم /essekom/	خاک عالم بشه به سرش ایشالته
همان استکان است که در تداول عامه به صورت اسکوم یا اسکون درآمده است .	آتیشک بگیره جیگرش ایشالته
افتوه /afteva/	آروم /arom/
همان آفتابه است .	همان آرام است که در لهجه محلی الف تبدیل به واو شده است .
افتوه همان آفتابه را گویند	آسمون غرمه /asemon ghoromma/
تا بدان دست و دیم خود شویند	آسمان غره ، تندر و رعد و برق .
الو /elev/	آغل /aghel/
زبانہ آتش ، شعله آتش .	محل نگهداری گوسفندان .
انگله /angela/	اجباری /ejbary/
آستین ، قسمتی از لباس ، لبه آستین .	نظام وظیفه ، سربازی .
اودو /evdo/	اسپار کردن /espar kerdan/
آبدوغ .	شخم زدن زمین ، زیر و رو کردن زمین باغ
اولا /olla/	انگور
آن طرف ، آن سو ، این کلمه لری است .	

ب :

پا /bappa/

بین ، نگاه کن ، از مصدر پاییدن است

برافتو /baraftev/

مکان و زمین رو به آفتاب و ضد آن نسا است

باشه /bashsha/

باشد ، شاید که .

بلغور /bolghor/

گندم شکسته شده ، آتش بلغور

بافه /bafa/

دسته علف یا محصول درو شده را گویند .

بلکم /balkam/

همان بلکه و . شاید است .

بونا /bona/

پشت بام ، سقف ، پوشش .

بیرجامه /birjame/

جامه نازک و شلواری که در خانه به تن می

پا /bappa/

مواظب باش ، نگاه کن

کنند

بد پوز / bad poz/

به آدم بد اخلاق و ترشروی گویند

پ :

پاپتی /papaty/

پا برهنه ، کسی که بدون کفش راه می‌رود .

پسین /passin/

غروب ، بعد از ظهر

پاپی شدن /papey shodan/

اعتنا کردن ، کاری را دنبال کردن .

پفی /pofy/

همان شش و ریه است .

پا گرفتن /pagereftan/

باقی ماندن ، ادامه داشتن .

پیرپاتال /pirpatal/

فرسوده ، از کار افتاده ، ناتوان

پت /pet/

بینی ، پوزه .

پیس /pis/

نا پاک ، کثیف .

پرچنه /por chena/

کسی که زیاد صحبت می کند .

پخشه /pakhsha/

همان پشه و مگس را گویند .

ت:

/ tofte / تفته	/ta / تا
آب دهان ، بزاق .	لنگه ، نظیر
/telafaty / تلافتی	تاب /tab/
عوضی یا تاوان چیزی یا کاری را گویند .	رنج و سختی ، طاقت و توانایی .
/ telep / تلپ	تا پاله /tappale/
افتادن ، جایی ماندن	سرگین ، پهن گاو .
/telondan/ تلوندن	تامارزو / tamarzo /
همان له کردن را گویند .	حسرت ، کسی که میوه یا غذایی ببیند و نتواند
/ tobre / توپره	بخورد می گویند تامارزوی آنرا دارد .
کیسه ای که در آن کاه و جو ریزند و بر سر	تپونن / tapponnan /
اسب ها می زنند . و مثلی است که می گویند	همان انباشتن ، فرو کردن ، چپاندن .
فالنی هم از توپره می خوره ، هم از آخور .	ترکه / tarka /
توسون / tevesson /	شاخه نازک که تازه از درخت بریده شود .
همان تابستان است .	ترنگ / tereng /
	محکم و استوار ، حرف صریح را گویند .
	ترون / teron /
	مخفف تهران است .

ج :

جلغزه /jelighza/	جاری /jary/
نیم تنه کوتاه وی آستین .	زن برادر شوهر.
جول و جا /jollo ja/	جر /jar/
رختخواب ، پتو	سخت و محکم .
جونور /jonevar/	جر ز /jerz/
همان جانور است .	شکاف دیوار .
جیت کردن /jit kerdan/	جقلدون /jegheldon/
خم شدن ، دولا ماندن .	سگدان مرغ را گویند .

چ :

چپال / chappal /	چردون / chordon /
چپ دست ، کسی که عادت دارد با دست	مٹانه و شاشدان را گویند .
چپ کار کند	چاپوله / chapolla /
چرک مرده / cherk morda /	خفیف کردن کسی
لباسی که خوب شسته نشده باشد و آثار	چاغاله / chaghala /
چرک در آن باقی مانده باشد	بادام و زرد آلو ی نرسیده ، میوه نارس .
چر / chor /	چواش / chavasha /
ادرار ، شاش ، چریدن = ادرار کردن .	وارونه ، برعکس .
چس / chos /	چلاسیده / chelasida /
باد ، باد بدون صدا که از شکم خارج می	پلاسیده ، پژمرده .
گردد .	چلمن / cholman /
چسکی / chossaky /	کسی که زود فریب می خورد ، پخمه .
بی دوام و بی جان را گویند	چمچه / chomcha /
چسفیل / chosefil /	به معنی ملاقه است .
ذرت بوداده را گویند .	چوتلی / chottely /
چغونه / chaghona /	روی دو پا نشستن . چتلی بنیش اراکی
بشکن ، با دست صدا درآوردن .	عاشق گرت و خاکی
چل / chel /	چیشی / chishi /
کم عقل و دیوانه .	هر چیز ، چه چیزی

ح :

/ hali kerdan / حالی کردن

گوشزد کردن ، فهماندن .

/ hevr / حور

گرمای آتش .

/ hena kerdan / حنا کردن

صدا کردن را گویند .

/ hashari / حشری

زن بدکار ، زن یا مرد شهوت پرست .

خ :

/ khertelagh / خر تلاق

گلو ، نای ، حلقوم .

/ kharsoghol / خرسقول

سرگین خر ، تاپاله خر .

/ khosre / خسوره

مادر زن ، پدر زن .

/ khefgir / خفگیر

غافلگیر کردن .

/ khovar / خوار

مخفف خواهر است .

/ khomatto / خوماتو

خامه ای که از شیر می گیرند .

/ khoma / خومه

همان تار و پود قالی را گویند .

/ khakokhol / خاک و خل

خل به معنی خاکستر و ریزه های آتش .

/ khetel / ختل

در گویش اراکی به معنای غلغلک است .

/ khert o pert / خرت و پرت

چیزهای کوچک و کم ارزش .

د:

درستیار / dresteyar /

صحیح ، سالم .

دلیچه / dalichcha /

دالان ، محل عبور نور .

دید / did /

در تداول عامه به دودی که از اجاق بالا می

آید .

دیار / diyar /

معلوم و مشخص .

دار / dar /

دستگاه قالبیافی را گویند .

دسقاله / dasghala /

داس .

دال / dal /

نوبت ، مرحله .

دامون / damon /

پایین .

دل بهول / del behold /

نگران و دلواپس .

دلواپس / delvapas /

دل نگران ، تعلق خاطر داشتن .

ر :

را / ra /	روله / rola /
مخفف راه است .	پسر کم سال و خوشگل را گویند .
رارا / rara /	روح / revj /
مخفف راه راه است .	سریع ، تند .
رشتن / reshtan /	روفتن / roftan /
رسیدن پنبه باپشم .	جارو کردن ، پاک کردن
رفه / rafa /	ریف / rif /
به معنی طاقچه بالای منزل .	به معنی قاچ ، تکه ای از هندوانه یا میوه ای
رمیدن / rommidan /	
خراب شدن و فرو ریختن .	
رو / rev /	
مخفف روان ، شل ، آبکی	

ز :

زق / zogh /	زومسه / zommase /
سوزش و درد ، تیر کشیدت زخم را گویند .	به زبان بسته گویند ، در مقام ترحم به کسی
زک / zeq /	که برایش ناراحتی پیش آمده
اولین شیر مادر .	زور / zeor /
زله / zala /	معنی زور را می دهد .
جرئت ، زهره	

س :

سوک / sok /

چوب نوک تیز برای راندن چهارپایان

سقلمه / sgholma /

مشت به هم بسته شده .

سگ جون / sag jon /

کنایه از آدم سخت جان

سگره / segerma /

ابروان را در هم کشیدن ، حالتی از نارحتی .

سولاخ / solakh /

همان سوراخ است .

سینه کش / sina kash /

کمر کش کوه ، دامنه ، شیب تند

سوز / sevz /

به سبز گویند .

سر / sor /

لیز و لغزش

سرخور / sarakhor /

ناسزا و دشنام است و به کسی می گویند که

در کودکی پدر خود را از دست بدهد .

سرنجه / serenja /

همان سنجید معروف است که یکی از زین

های هفت سین است .

ش :

شباش / shabash /

به معنی شادباش و بخشیدن

شالنگ / shaleng /

به آدم قد بلند گویند .

شنگه / shenga /

به معنی برادر شوهر .

شوش / shosha /

همان شیشه است .

شیلون / shilon /

نوعی ولیمه دادن و سور دادن

شرت شدن / short shodan /

رد گم کردن ، گم شدن .

ص - ض :

طفره / tafra /	صب / sob /
تلاش و تقلا را گویند .	مخفف صبح است .
طیله / tyla /	طاس / tas /
مخفف طویله است .	ظرفی که در آن آب می ریزند .

ع :

عرضه / orza /
لیاقت ، کفایت داشتن
عیز / eaz /
التماس و خواهش .
عاروسی / aarosi /
همان عروسی را می گفتند .

غ:

غلیبر /ghalbir/

غربال باشد

غر /ghor/

کج، نوعی بیماری

غراره /gherare/

به معنی گوال و جوال بزرگ است .

غزغون / ghazghon /

دیگ بزرگ مسین معنی می دهد .

غشغرق / ghashgheregh /

داد و فریاد در آوردن .

غنج کردن / ghenj kerdan /

آرایش کردن، بزرگ کردن .

ف:

فت /fat /

زیاد، همیشه با واژه فراوان می آید

فسقلی / fesgheli /

کوچک و ریز اندام .

فک و فامیل / fako famil /

بستگان و خویشاوندان .

فله / falla /

به اجناس و کالاهای بسته بندی نشده گویند .

ق :

قاق / ghagh /	گاو یا اسب نازا را گویند .
در بازهای دسته جمعی کودکان آخرین نفر	قل / ghol /
را که در بازی شرکت دارد قاق گویند .	دماغ .
قایم شدن / ghaem shodan /	قلاغ / ghelagh /
پنهان شدن .	همان کلاغ است .
قبراق / ghebragh /	قلن قشون / ghalan ghoshon /
زرنگ ، قوی و چابک را گویند .	سوار بر دوش ، سرشانه
قپی آمدن / ghopy amadan /	قو خوردن / gho khordan /
پز دادن ، لاف زدن .	تاب بازی
قد / ghod /	
به آدمی که کله شق و خود رای باشد .	
قرتی / gherty /	قمپوز در کردن / ghompoz dar
در تداول عامه به آدم های جلف گویند و	kerdan /
نوعی ناسزا است .	تکبر کردن ، افاده فروختن
قر خوردن / gher khordan /	قیماق / gheymagh /
به دور خود چرخیدن ، گردش	خامه و سرشیر ، چربی که بعد از داغ کردن
قسر / gheser /	شیر بدست می آید

ک :

کاپونی / kaponi /	کرچ / kerch /
ادا در آوردن ، تقلید کردن .	به آدم های خسیس می گویند .
کاله جوش / kale josh /	کرف / kerf /
نوعی غذا .	نوعی مزه غذا که دهان را جمع می کند .
کپ / kep /	کزیدن / kezzedan /
بسته شده .	نوع خفیفی از سوختن .
کتووت / ketto vet /	کشماله / kashmale /
ور رفتن در خانه ، کار غیر ضروری انجام دادن .	کاسه ، لاجینه .
	کل / kol /
	کند شدن چاقو و امثال آن

گ :

گده / gada /	گلونن / gellonnan /
شکم ، شکمبه .	غلناندن ، چرخاندن .
گراگر / goragor /	گوره ماس / goramas /
پشت سر هم ، به دنبال هم و بدون فاصله .	ماستی را گویند که شیر داخل آن کنند .
گرده / gorda /	گی / gey /
پشت ، قلوه .	نوبت .
	گیوه / give /
	نوعی کفش است .

ل :

لاس / las /	هر دو طرف گونه و رخ را گویند .
سرگین گاو را گویند .	لچ / loch /
لپ / lop /	در فارسی قدیم به معنی لب می آمده است .
لغرو / leghero /	لندهور / landahor /
به روده گوسفند و همچنین آدمهای لاغر	کنایه از بلند قد است .
اندام گویند .	لیف / lif /
لمپا / lampa /	نوعی پارچه به منظور نظافت .
نوعی چراغ نفت سوز است .	

م :

مفو / moffo /	
کسی که اغلب از بینی او دماغ بیرون می	
آید .	ماچ / mach /
منقو / mengho /	بوسیدن .
به کسی که تو دماغی صحبت می کند .	متکا / motakka /
مجیمه / majma /	بالش و تکیه گاه را گویند .
سینی بزرگ مسی با لبه کنگره .	مرغ / margh /
	نوعی از چمن زار و سبزی است .
	مشگ / mashang /
	نوعی ناسزا ، ابله ، دزد .

ن :

/ na / نا	/ noch / نوچ
توان ، نیرو .	نه ، نخیر .
/ nalbaki / نالبکی	/ nonvarkerdan / نونوار کردن
به نعلبکی گویند .	از آدم بیچاره دستگیری کردن .
/ nasnas / نسناس	/ nahashtd / نهشتید
کسی که جان سخت و شرور است .	نگذاشتید .
/ namakbe harom / نمک بحروم	/ nimdar / نیمدار
کسی که در عوض نیکی ، بدی کند .	قدیمی ، از کار افتاده .

و :

/ va / وا	/ vortiz / ورتیز
به معنی باز است و چنانچه گویند وا کن	لگد زدن ، جفتک انداختن در چهارپایان .
یعنی باز کن .	/ vir / ویر
/ var / وار	هوش و هواس . درک و فهم .
مرغی را گویند که برای اولین بار تخم می	/ vilon / ویلون
گذارد .	سرگردان ، ویلان
/ vasadan / واسادن	
ایستادن .	
/ veraj / وراج	
کسی که زیاد ور می زند و پر حرفی می کند	
.	

۵ :

/ hena kerdan / هنا کردن	/ haj ovaj / هاژو واژ
صدا کردن است .	حیران شدن و فرو ماندن .
/ henevsha / هنوشه	/ herta kerdan / هرته کردن
نفس نفس زدن را گویند .	همان خنده است ، خنده بی مورد .
/ hima / هیمه	/ hashta / هشته
همان هیزم است . سرگین خشک شده گاو و	یعنی گذاشته .
گوسفند برای سوزانیدن .	/ hambajenagh / همباجناق
	شوهران دو خواهر را گویند

ی :

/ alghoz / یالغوز
مردی که تنها است و کسی را ندارد .
/ yavashon / یواشن
آلتی است مانند چنگال که با آن خرمن باد می زنند .
/ yu yu / یویو
نوعی اسباب بازی کودکان . به کنایه دشنام توهیم آمیز می باشد .